

پژوهشی دربارهٔ برخی لغات فارسی در متون فارسی - عبری

حامد نوروزی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند)

مقدمه:

متون فارسی - عبری، متونی هستند که زبان آن‌ها فارسی (به عبارت دقیق‌تر گونه‌هایی از فارسی) است و به خط عبری نوشته شده‌اند. در این متون نکات زبانی بسیاری وجود دارد که در متون فارسی دیگر یا دیده نمی‌شود یا بسیار به‌ندرت به‌کار رفته‌است، مانند پسوند جمع 'yh-، حفظ h پایانی در اسامی معنی و پسوند yh- مجهول‌ساز (برای توضیحات بیشتر در این مورد ← رضایی باغبیدی ۱۳۸۵، ص ۲۰-۲۵). اما «از ابتدای تحقیقات فارسی - عبری، آنچه بیش از هر چیز نظر محققان را به خود جلب کرده‌است غنای واژگانی این متون بوده‌است» (ASMUSSEN 1969, p. 93). برخی از محققان در زمینهٔ شناسایی و معرفی لغات این متون گام‌هایی برداشته‌اند. برای مثال لاگارد (1884, p. 70-76) برخی از لغات صحیفهٔ ارمیا و اشعیا و بخشی از تفسیر حزقیال را فهرست کرده‌است. باخر (1896) نیز فهرستی از لغاتی را که در فرهنگ موسی شیروانی وجود دارد نشان می‌دهد. باخر (1897) برخی از لغات کتاب ساموئل را نیز فهرست و منتشر کرد (برای فهرست کامل گزیده‌های منتشرشده تا سال ۱۹۶۹ ← ASMUSSEN 1969, p. 93-94). ماینتس (1977) نیز ۶۵۰ لغت از لغات متون منتشرشدهٔ فارسی - عبری را در مقاله‌ای معرفی کرده‌است. با وجود

همه این تحقیقات باید گفت که متأسفانه هنوز بخش بسیار بزرگی از لغات این متون بررسی نشده‌است. در این میان اسفار خمسه لندن و واتیکان و تفسیر حزقیال با اینکه مجموعه‌ای ارزشمند از واژه‌های بسیار کهن را در خود حفظ کرده‌اند، هنوز از نظر لغوی بررسی نشده‌اند. تنها گزیده لغاتی که از این متون در اختیار است، مقاله آسموسن (1969) است که فقط سفر پیدایش، یعنی یک‌پنجم اسفار خمسه واتیکان را در بر دارد. به همین دلیل نگارنده بر آن است تا در چند مقاله، مجموعه‌ای گزیده از این لغات را با توضیحاتی در اختیار علاقه‌مندان و زبان‌پژوهان قرار دهد.

از دیدگاه نگارنده، اسفار خمسه لندن مهم‌ترین این متون در حوزه واژگان است که متأسفانه کمتر از همه متون فارسی - عبری مورد توجه بوده‌است. به همین دلیل شماره‌های نخست این مجموعه مقالات را به این ترجمه ارزشمند از اسفار خمسه اختصاص داده‌ایم.

ترجمه‌های اسفار خمسه به خط عبری

در میان متون دینی فارسی - عبری، یعنی ترجمه‌های بخش‌های مختلف عهد عتیق، ترجمه‌هایی که از اسفار خمسه موجودند اهمیت خاصی دارند. نسخه‌هایی از ترجمه‌های اسفار خمسه در کتابخانه‌های ملی پاریس و واتیکان و موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. این ترجمه‌ها به ترتیب زیر تصحیح و چاپ شده‌اند: ۱) ترجمه یعقوب طاووسی؛ ۲) ترجمه اسفار خمسه واتیکان؛ ۳) ترجمه اسفار خمسه لندن. ترجمه اخیر، تنها نسخه تاریخ‌دار ترجمه اسفار خمسه به فارسی - عبری است. نسخه اسفار خمسه لندن را سلیگسن (1903) معرفی و بخش‌های بسیار کوچکی از آن را نقل و با ترجمه یعقوب طاووسی و نسخه واتیکان مقایسه کرد. این دست‌نوشته را موزه

۱. این نسخه در سال ۱۵۴۶ میلادی در قسطنطنیه چاپ شده و کاملاً متأثر از نسخه لندن و بسیار متأخرتر از آن است (Seliqsohn 1903, p. 288).

۲. گویدی در ۱۸۸۵ حواشی و یادداشت‌های مختصری بر اسفار خمسه واتیکان نوشت. وی در بررسی خود دو فصل از نسخه واتیکان را نیز چاپ کرد و نتیجه گرفت که نسخه واتیکان بر ترجمه طاووسی مقدم بوده و طاووسی در ترجمه خود از نسخه واتیکان استفاده کرده‌است (Seliqsohn 1903, p. 288). پیپر (1965a, 1965b, 1966) متن کامل این نسخه را به انگلیسی حرف‌نویسی و چاپ کرد. ملیکیان (۲۰۰۱) نیز حرف‌نویس فارسی سفر پیدایش این نسخه را از روی حرف‌نویس انگلیسی پیپر منتشر کرد.

بریتانیا در ۱۸۹۸ خریداری کرده که با شماره Or 5446 در فهرست نسخه‌های خطی این موزه شماره‌گذاری شده‌است. متأسفانه دست‌نویس PL کامل نیست (Seliqsohn 1903, p. 281). پیپر (1972) اسفار خمسۀ لندن را به‌طور کامل و با حروف‌نگاری عبری در اورشلیم چاپ کرد.

تاریخ کتابت ترجمۀ اسفار خمسۀ لندن

نوشته پایانی (انجامۀ) نسخه که به زبان عبری نوشته شده‌است، تاریخ کتابت آن را ۱۳۱۹ میلادی نشان می‌دهد (Paper 1972, p. XI). به گفته سلیگسن «تاریخ کتابت نسخه PL، چه اصل باشد و چه رونوشت، اوایل قرن ۱۴ میلادی [۸ هجری قمری] است. بنابراین روشن است که این ترجمه دست‌کم ۲/۵ قرن قدیم‌تر از ترجمۀ طاووسی است. احتمالاً نسخه PL از ترجمه‌ای که گویدی بررسی کرده (PV) نیز کهن‌تر بوده‌است» (Seliqsohn 1903, p. 288-289).

مترجم یا کاتب ترجمۀ اسفار خمسۀ لندن

سلیگسن با توجه به مندرجات انجامه چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «یوسف‌بن موسی» کاتب نسخه بوده و این نسخه را از روی ترجمۀ مترجمی به نام «ابوسعید» استنساخ کرده که در حدود قرن ۱۳ میلادی (= ۷ قمری) می‌زیسته‌است (Seliqsohn 1903, p. 282). لازار نیز به وجود شارحی مقدم بر نسخه‌نویس معتقد است و این نسخه را رونویسی شده می‌داند (Lazard 1968, p. 87). اما عقیده باخر این است که «یوسف‌بن موسی» خود مترجم است و ترجمۀ ابوسعید برای او به منزله یک الگو بوده‌است (Seliqsohn 1903, p. 282). پیپر نیز عقیده باخر را در این مورد می‌پذیرد (Paper 1972, p. XIII). از «ابی‌سعید» با صورت‌های «استاد ابی‌سعید» و «استاد ابی‌سعید ماضی» سیزده بار دیگر در متن یاد شده‌است.

محل کتابت ترجمۀ اسفار خمسۀ لندن

مطابق اسناد خرید موزه بریتانیا، این نسخه از شخصی خریداری شده که از تهران آمده‌است. این، همه اطلاعاتی است که از منشأ این نسخه می‌دانیم. اطلاعات بعدی از

درون خود متن به نظر می‌رسد (Paper 1972, p. XI). پیپر «سنت ربیونی^۱ (Rabbinic) را در ترجمهٔ این اثر به‌طور گسترده‌ای نشان می‌دهد و این نکته متن حاضر را به گفتار فارسی جوامع یهودی غربی‌تر پیوند می‌زند» (idem). لازار نیز در مقالهٔ «گوش‌شناسی فارسی - یهودی»، بر اساس مقایسهٔ زبان متون فارسی - عبری با متون فارسی حوزهٔ شرق و غرب ایران به این نتیجه می‌رسد که خاستگاه نوشته‌های فارسی - عبری غرب فلات ایران است (Lazard 1968, p. 91).

اما باید توجه داشت که همهٔ متون فارسی - عبری متعلق به یک گوش نیستند. از نظر خود لازار نیز گوش اسفار خمسهٔ لندن با گوش متون فارسی - عبری دیگر (مانند تفسیر دانیال، کتاب مقدس پاریس، اسفار خمسهٔ واتیکان و تفسیر حزقیال) تفاوت دارد (Lazard 1968, p. 89-90). برای مثال با بررسی و تصحیح دقیق تفسیر حزقیال Ez در سال‌های اخیر، تعلق بخش اصلی آن به گوش ماوراءالنهر به اثبات رسیده‌است (← Gindin 2003). در مورد اسفار خمسهٔ لندن نیز باید به این نکته توجه داشت که عناصر و لغات بسیاری از حوزهٔ شرق ایران در این متن دیده می‌شود. برای مثال لغاتی مانند «ازغین» (= گیاه عشقه)، «سند» (= گیاه عشقه)، «اندمان» (= ضعیف و کاهیده شونده)، «فرواده» (= نهال) و بسیاری لغات دیگر تنها در متون حوزهٔ خراسان و هرات به‌کار رفته‌است. به‌علاوه ریشهٔ احتمالی برخی واژه‌های متن حاضر مانند dwyd'n, twyš, b'z sknydn, m'rh و nwxrys'nydn تنها در گوش‌های شرقی ایران و حتی سُغدی دیده می‌شود. حتی با پذیرش نظر لازار، این عناصر شرقی دست‌کم می‌تواند دو احتمال را پیش‌نهد: اول ارتباط جوامع یهودی غرب و شرق (و البته شمال شرقی) ایران و دوم وجود کتاب‌ها یا اسناد مترجمی که به گوش‌های شرقی نوشته شده بوده و به عنوان الگو یا منابع جنبی در اختیار مترجم اسفار خمسهٔ لندن قرار داشته‌است.

در عین حال عناصری از گوش‌های غربی نیز در این متن دیده می‌شود؛ برای مثال کاربرد kyrd به‌جای kard و کاربرد پایانهٔ صرفی افعال سوم شخص مفرد [در زمان

۱. سنت ربیونی (Rabbinic or Rabbinism) (רבניות) یکی از جریان‌های فکری اصلی یهودی است که پس از جمع‌آوری تلمود و از قرن ۶ پس از میلاد بر اساس سنت شفاهی یهودیان شکل گرفت. جریان ربیونی در مقابل جریان قرائی (קראית) است که منابع شفاهی را به عنوان شاخه‌ای از قوانین مورد اعتماد دین یهود نمی‌شناسد (Jewish Encyclopedia, vol. 10, p. 296).

حال] با یک y قبل از d همان‌گونه که در اسناد جنوب غربی دیده می‌شود (Gindin 2003, p. 20). بنابراین شاید نتوان به قطع و یقین در مورد خاستگاه یا دست‌کم گویش به‌کاررفته در اسفار خمسه لندن اظهار نظر کرد.

گزیده لغات ترجمه اسفار خمسه لندن (بخش نخست)

آبتج 'btj

«آبتج» در اسفار خمسه لندن در ترجمه šqt תקט به معنی «حوض و آبشخور» به‌کار رفته‌است:

wbšt'pt wngwn krd sbwy 'n b'z 'btj wbdwyd hnyz b'z č'h b'b kšydn^۱ (PL: 1: 24: 20); wdr čq'nyd 'zmr čwbh^۲ 'nč btr'syd dr 'n 'btgh^۳ dr 'n 'bškwrh'y 'b 'nč by'mdndy 'n gwspnd'n b'hyktn^۴ (PL: 1: 30: 38)

«آبتج» مرکب از «آب» و «تج» بن مضارع از *tač-a ایرانی باستان. این بن در اوستایی: tak-^۳ «جاری شدن (آب)»، «تاختن (انسان)» و «دویدن (انسان)» (Bartholomae 1904, p. 624)، در فارسی میانه: taz-/ /taz/ «جاری شدن» و «دویدن»، در پارتی: taž- «جاری شدن» و «دویدن» (Durkin 2004, p. 333; Boyce 1977, p. 86) و در فارسی نو: تاز- است.

ماده مضارع «تج-» در لغت «تجن» در تاریخ سیستان نیز به‌کار رفته‌است: و از هیرمند تجنی نو نهادن و عمارت و زراعت در آن مواضع رفتن هم درین سال (تاریخ سیستان ۱۳۸۱، ص ۳۷۳). مرحوم بهار در حاشیه کتاب می‌نویسد: ظاهراً مراد از تجن شعبه نهری است که از نهر بزرگ کشیده شود (همانجا). «تجن» در اسرارالتوحید به صورت «تژن» به‌کار رفته‌است: در آن وقت که آل سلجوق از نور بخارا خروج کردند و به خراسان آمدند و به تژن باورد و میهنه بنشستند (منور ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۵۶).

۱. و بشتافت و سبویش را به «آبتج» (= آبشخور) خالی کرد، و دوباره برای آب کشیدن به سوی چاه دوید.
۲. و چوب‌هایی را که تراشیده بود، قرار داد در «آبتج» (= آبشخور)، آن آبشخورهایی که گوسفندان برای آب خوردن به آنجا می‌آمدند.
۳. کلنر ریشه اوستایی این بن را به صورت tač ضبط کرده (Kellens 1995, p. 24).

مادهٔ مضارع «تج-» به همین شکل یا با تحول آوایی در برخی گویش‌ها و اعلام جغرافیایی زنده است. برای مثال تجیدن /təjɪdən/ به معنی «دویدن» در مازندرانی و تچگ /təʃəg/ به معنی «تاختن» و «دویدن» در بلوچی رایج است.

آه[ی]نجیدن / آه[ی]نج - 'h[y]njy - 'h[y]xtn آه[ی]ختن / تنجیدن
 tnjydn

«آه[ی]نجیدن / آه[ی]نج» و «آه[ی]ختن» در اغلب متون فارسی - عبری در ترجمهٔ מנחת שט ו־šqh به معنی «نوشیدن» و «نوشاندن» به کار رفته است. بیشترین کاربرد این صورت در اسفار خمسهٔ لندن دیده می‌شود. «تنجیدن» در ترجمهٔ מנחת שט gm' به معنی «نوشیدن» و «سر کشیدن» به کار رفته است. «تنجیدن» در ترجمهٔ کتاب مقدس پاریس، صحیفهٔ دانیال و اسفار خمسهٔ واتیکان به کار رفته و در تفسیر حزقیال به hnj بدل شده است (Lazard 1968, p. 90). ماینتس نیز در مقالهٔ «واژه‌های فارسی - یهودی» به همین مطلب اشاره کرده است (Mainz 1977, p. 92). البته در اسفار خمسهٔ لندن نیز یک بار صورت «تنجیدن» آمده است که چون در گزیدهٔ سلیگسن به آن اشاره‌ای نشده است نه لازم و نه ماینتس آن را ذکر نمی‌کنند:

bčsp'n nwn sbwy tw t' by 'hnjm' (PL: 1: 24: 14); whmh 'hynjydn
 'nč 'hykth 'y'd' (PL: 3: 11: 34); wgwyd bmn hnyz tw by'hynj
 whnyz b'stwr'n tw 'b kšm' (PL: 1: 24: 44); w'wšt'b krd wprwd
 'bwrd sbwd 'n 'z br 'n wgwpt by tnj wgwft by tnj ... wby
 tnjydm w'nyz 'wštwr'n 'b d'd' (PV: 1: 24: 46); by 'y by tnj'nym
 mr pdr 'ym' myy' (PV: 1: 19: 32); p' bwlwndy 'yš'n hm' hnj'n 'b
 ky hm' 'yš'n d'dh 'mdnd p' mrg' (Ez: 31: 14).

۱. اکنون سبوت را خم کن تا «بی‌آهنجم» (= بنوشم).
۲. و همه «آهینجیدنی» (= نوشیدنی)، آنچه «آهیخته آید» (= نوشیده شود).
۳. و به من بگوید تو «بی‌آهنج» (= بنوش)، برای شترانت نیز آب می‌کشم.
۴. و شتاب کرد و پایین آورد سبوتش را و گفت «بی‌تنج» (= بنوش) و به اشتران نیز آب داد.
۵. بیا به پدرمان می «بی‌تنجانیم» (= بنوشانیم).
۶. به اندازهٔ اندامشان به آن‌ها آب «هنجان» (= بنوشان) تا همهٔ آنان بمیرند.

در صحیفه عوبدیا نیز صورت‌های مختلف صرفی -tnj به معنی «نوشیدن» دیده می‌شود:^۱

ky čwn 'wn čy btnj'nydyd br kwh x's mn hmčnyn btnjnd jwmlh
qwwm'n d'yym btnjnd d'y' šwwnd b'snd čwn nbwd' (ASMUSSEN
1977, p. 260: vers 16)

(ترجمه: مانند آنچه به کوه مقدس من نشانید، همه اقوام پیوسته بنوشند و [در یادها] نابوده انگاشته شوند [Noyes 1837, p. 35]).

آهنجیدن hnjydn ماضی جعلی از روی ماده مضارع hnj مشتق از ایرانی باستان *a-θanj- از ریشه *θanj- به معنی «کشیدن» است (CHEUNG 2007, p. 391). بیلی این ریشه را به صورت *θang آورده (Bailey 1979, p. 148). ماده ماضی این فعل مشتق از ایرانی باستان: *ā-θaxta- مرکب از ā- (پیشوند) و -θaxta- (صفت مفعولی) از ریشه *θang^۲ است. در اوستایی θanj- به معنی «کشیدن» (CHEUNG 2007, p. 391)، در پهلوی hixtan, hanj- به معنی «کشیدن (آب)» (Mackenzie 1971, p. 43) و در پارسی -āhenz- به معنی «کشیدن» (Boyce 1977, p. 10) به کار رفته است.

در برهان قاطع آمده است: آهنجیدن به معنای نوشیدن و کشیدن باشد (برهان ۱۳۷۶، ج ۱، ۷۰). معین در حاشیه برهان قاطع می‌نویسد: تنجیدن به معنی کشیدن، بستن و آشامیدن اوستا: -thang، آسی: -tinjin و -itinjun (پهن کردن)، بلوچی: -tajanag (گسترده، کشیدن). انتقال معنی «کشیدن» به «نوشیدن» در «آهنجیدن» و «کشیدن» دیده می‌شود (برهان ۱۳۷۶، حواشی معین، ج ۱، ص ۵۱۶). هرن نیز tanjīdan در معنی «نوشیدن»

۱. آسموسن در توضیحات انتهای مقاله یادآور می‌شود که در حاشیه‌نوشته‌های تورات (Der Masoretisch) صورت سببی [tnj'nydyd] دیده نمی‌شود (ASMUSSEN 1977, p. 262).

۲. به اندازه آنچه «بی‌تنجاندن» (= بنوشاندن) بر کوه، خاص من است، همچنین همه قوم‌ها «بتنجند» (= بنوشند)، دایم «بتنجند» (= بنوشند) و سرگردان شوند، و چنان شوند که گویی نبوده‌اند.

۳. به عقیده برخی محققان «آهختن» از آمیزش دو ریشه پدید آمده است؛ وجود واج i در لغت «آهیختن» و «آهختن» نشان‌دهنده اشتقاق آن از ریشه -hič: -haik و معنی «بیرون کشیدن» نشان‌دهنده ارتباط آن با ریشه -ang است (HENNING 1977b, p. 105).

را مختص فارسی - عبری می‌داند: tanjīdan «در هم کشیدن» و «آشامیدن» (فارسی - عبری مثلاً در اشعیا، آیهٔ ۶۳، ۶) (Horn 1892, p. 88).^۱
 صورت‌های معدودی از این فعل در حوزهٔ معنایی «آب خوردن» و «آب کشیدن» در برخی گویش‌ها زنده است؛ برای مثال «اوهنجی» /owhenji/ «آبیاری» (در نایین) (آذرلی ۱۳۸۷، ص ۳۴)؛ فرهنگیدن: چلانیدن چیزی و آب آن را کشیدن (در نیشابور) (همان، ص ۲۵۵).

زیه zyh / ژه žh (← اوی‌زهه)

این لغات در اسفار خمسهٔ لندن در ترجمهٔ šgr שגר به معنی «نتاج» به‌کار رفته‌است:
 'pryn bwdst ... br zmy n tw ... zyh g'w'n tw' (PL: 5: 28: 4);
 wbkwrnd br 4p'y tw ... t' nyst šwdn ... žh g'w'n tw' (PL: 5: 28: 51);
 nb'šd dr tw by žh wbyzhzh wdr 4p'y tw' (PL: 5: 7: 14).

اوی‌زهه wy zhh / ابی‌زهه[ā]n 'byzh[h] / وی‌زهه wyzhh / بی‌زهه byzhh
 این ترکیب در اسفار خمسهٔ لندن در ترجمهٔ qā'rāh لاقرآه به معنی «بی‌اولاد» و «بی‌فرزند» به‌کار رفته‌است:

čy hmy dhy bmn wmn rw' 'wyzhh wš'gyrd 'ždykw'r
 ('žrykw'r?) k'nh mn 'w dmšqy 'ly'zr' (PL: 1: 15: 2); wmrđy nč

۱. از همین ریشه واژه‌های «آتنگ» و «آتنگ» نیز در تكملةالاصناف دیده می‌شود: الشَّدِیغُ: آتنگ. (کرمینی ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۶۱)؛ المَلُوی: آتنگ (همان، ص ۷۰۰)؛ الهَيَّجَن: آتنگ (همان، ص ۷۸۱). رواقی در فارسی فراودی «آتنگ» را از مصدر «آتدن» (= آ + تدن) به معنی «تندیدن» و «یافتن» و «سر هم کردن» و «در هم پیچیدن» در نظر گرفته و در پایان این لغت را از ریشهٔ *tang دانسته‌است (رواقی ۱۳۸۳، ص ۷). در ذیل فرهنگ‌های فارسی این لغت به مدخل «آب‌آخته» ارجاع شده‌است (رواقی ۱۳۸۱، ص ۷)؛ اما به نظر می‌رسد ریشهٔ «تدن» که به‌صورت «تده» در شعری از نزاری به‌کار رفته و از تندیدن می‌آید *tang نیست:

وسواس بدسگال تو گشته کفن بر او / چون تار کرم پیله که بر خود ز خود تده
 (نزاری، از دهخدا ۱۳۵۸، ذیل «تده»، یادداشت به خط دهخدا)

هرن ریشهٔ اوستایی و ایرانی باستان تندیدن را tan- می‌داند. این واژه در پهلوی به‌صورت tatak به‌کار رفته (Horn 1892, p. 89) که به «تده» نیز بسیار نزدیک است.

۲. آفرین و پربرکت بوده‌است... حاصل زمین تو... «زیه» (= نتاج) گاوآن تو.
 ۳. و بخورند حاصل چهارپای تو... تا از بین رفتن... «ژه» (= نتاج) گاوآن تو.
 ۴. در خاندان تو «بی‌ژه» (= بی‌نتاج) و در چهارپای تو «بی‌زهه» (= عقیم).
 ۵. چه به من می‌دهی درحالی‌که من «اوی‌زهه» (= بی‌اولاد) هستم و شاگرد خانهٔ من العزr دمشقی است.

bst'nd 'zmr zn br'dr 'wy... 'byzh'n b'snd' (PL: 3: 20: 21); wbwd
 šry wyzhh nbwd b'n prznđ (PL: 1: 11: 31); nb'sđ dr tw by žh wby
 zhh wdr 4p'y tw^۳ (PL: 5: 7: 14)

«زه» در لغت‌نامهٔ دهخدا به معنی «به‌دست آوردن نتیجه از درآمیختن نر و ماده، نتاج و تخم‌گیری» و بدون شاهد آمده (← دهخدا ۱۳۵۸، ذیل زه). اما در متون فارسی که به خط عربی نوشته شده‌اند شواهدی برای این معانی یافت می‌شود:

هنرشان همینست کاندِر گهر به گاه زهه مردم آرند بر

(اسدی ۱۳۱۷، ص ۲۶۰)

کسب کردن خداوندان فعل از اشتر... چون از بهر زهه باشد، باکی نَبُود (ابی‌جعفر طوسی ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۳۶۸).

رواقی در ذیل فرهنگ‌های فارسی با ذکر شاهدی از تفسیر طبری، تنها معنی «زهدان» را برای «زه» ذکر کرده‌است (← رواقی ۱۳۸۱، ص ۲۰۵).

در اسفار خمسهٔ لندن «زه» به صورت‌های zyh و žh آمده که در هر دو مورد معنی «نتاج» دارد و احتمالاً در هر دو مورد با ž تلفظ می‌شود و گونهٔ zyh سهو کاتب در نشانه‌گذاری Z ۲ است. در متون فارسی کهن که به خط عربی نوشته شده‌اند، «زه» به معنی «زاییدن»، «نطفه» و «بچه» و «فرزند» آمده (← دهخدا ۱۳۵۸، ذیل زه): زن موسی، دختر شعیب... بار داشت، و دردِ زهش بگرفت (ترجمهٔ تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۲۴۸)؛ این بلایه بچگان را ز چه کس آمده زه همه آبستن گشتند به یک شب که و مه

(منوچهری ۱۳۷۵، ص ۱۹۶)

النَّسل: زه و زاد یعنی فرزندان (لسان‌التزیل ۱۳۴۴، ص ۱۰۴).

در معنی اخیر («فرزند» و «نسل») اغلب به‌صورت ترکیب عطفی «زه و زاد» آمده. «زه» را پسوند تصغیر و احتمالاً گونه‌ای از «چه» دانسته‌اند (← دهخدا ۱۳۵۸، ذیل «زه»). اگر «زه» تکواژ اشتقاقی (پسوند) بود نمی‌توانست در جمله مستقلاً به‌کار رود. اما شاهد متن حاضر و شاهدی که در تکملة‌الاصناف آمده‌است، نشان می‌دهد که «زه» مستقلاً نیز

۱. و مردی که زن برادر خود را بستاند ... «ابی‌زهان» (= بی‌اولاد) باشند.

۲. و ساره «وی‌زه» (= عقیم) بود و فرزند نداشت.

۳. در خاندان تو «بی‌زه» (= بی‌نتاج) و در چهارپای تو «بی‌زه» (= عقیم).

به‌کار می‌رود و بنابراین «شبه‌وند» است: الجرو، الجرو، الجُرو: سگ‌بچه؛ و ژَه خیار؛ و ستفجه (کرمینی ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۱۰). رواقی «ژَه» رَا «خُرد» معنی کرده‌است (← رواقی ۱۳۸۱، ص ۲۰۸). قاسمی نیز گونه «زه» را در کتاب البلغه (ص ۳۰۱) و السامی فی الاسامی (ص ۵۰۱) با حرف «ز» در ترجمه «الجرو» به‌صورت «زه خیار» نشان می‌دهد (قاسمی ۱۳۸۴، ص ۴۷). این لغت در نسخه چستریتی کتاب البلغه با فتحه روی حرف «ز» و همزه روی حرف «ه» (زَه خیار) ثبت شده‌است. با توجه به ترکیب اضافی «ژَه / زَه خیار» احتمالاً «زه / ژَه» باید به معنی «ریزه»، «پاره» و «تکه» باشد (همان‌جا).

ازمر zmr

ازمر حرف اضافه‌ای است که در بسیاری از متون فارسی - عبری در ترجمه t 𐤌𐤍 به‌کار رفته‌است:

wbyrwn r'nd 'w r' ywy 'z bwst'n 'dn bbrz krđn 'zmr 'n zmy'n
 (PL: 1: 3: 23)

به‌طور کلی در نحو عبری کلاسیک (تورات) t 𐤌𐤍 اغلب با اسم‌هایی به‌کار می‌رود که حرف تعریف h ה داشته باشند (MENAHEM MANSOOR 1980, p. 98). مترجمان کتاب مقدس چنین عبارت‌هایی (شامل h 𐤌𐤍 + اسم معرفه) را به‌صورت 'zmr 'n ترجمه کرده‌اند:

wgwpt ywy mħw grđ'nm 'zmr 'n mrdwm 'nč by'přydm 'z zbr
 rwy 'n zmy'n (PL: 1: 6: 7)

و هنگامی که با اسامی علم (معرفه) به‌کار می‌رود n حذف می‌شود:
 wbz'd 'dh 'zmr ybl 'wy bwd mhtr nš'n' n gwy'n (PL: 1: 4: 20)

۱. t 𐤌𐤍 به‌ندرت به b'z' (به معنی «همراه») ترجمه می‌شود:
 mn tw'h kwn' 'yš'n r' 'b'z' n zmy'n (PL: 1: 6: 13)

t 𐤌𐤍 در ضمائر منفصل عبری نیز به‌کار می‌رود. در این موارد نیز t 𐤌𐤍 به «اباز» ترجمه شده‌است. برای مثال t 𐤌𐤍 tw' به b'z' wy' و t 𐤌𐤍 tw' به b'z' wy' ترجمه می‌شود:

wdr 14hwm s'l by 'md kdr'l'mr w'n mlyk'n 'nč 'b'z' wy' (PL: 1: 14: 5)

۲. و خداوند گفت «ازمر آن مردم» (= آن مردم را) که روی زمین آفریدم، محو می‌گردانم.

۳. و عده «ازمر یبل» (= یبل را) بزاز، اوی بزرگ و رئیس کوچ‌نشینان و چادرنشینان بود.

گاهی نیز «ازمر» با نشانهٔ متممی فارسی (حرف اضافه «برای» و ...) منطبق است:
w'sm' šn'ktyd kw bhmh t'qt mn k'r krdm 'zmr pdr 'šm' r' (PL:

1: 31: 6)

در اغلب متون فارسی - عبری 'zmr به‌تنهایی به‌کار می‌رود. اما در برخی متون مانند تفسیر حزقیال و سند اهواز ضمائر شخصی متصل نیز به 'zmr می‌پیوندند. برای مثال:
'zmrš' (Ez: ۳۲: ۱۲)، 'zmrš' n' (Ez: ۳۲: ۱۳ و ۳۳: ۲)، 'zmrš' (Ez: ۳۵: ۵).

شاکد دربارهٔ «ازمر» می‌نویسد: حرف اضافه‌ای است که حالت مفعولی (Accusative) را نشانه‌گذاری می‌کند و عمدتاً در متن‌هایی دیده می‌شود که از عبری ترجمه می‌شوند. در این زبان ترجمه‌ای، احتمالاً سبک طبیعی زبان خود مترجم منعکس نمی‌شود.^۲ این لغت در تفسیر حزقیال و اسناد خوزستان دیده می‌شود (Shaked 2003, p. 210). لازم به ذکر است که 'zmr علاوه‌بر بخش جنوبی تفسیر حزقیال، در بخش ماوراءالنهری این تفسیر نیز دیده می‌شود. برای مثال (Ez: ۷: ۲۴) (در مورد مکان تألیف حزقیال ← Gindin 2003).

لازار در کتاب زبان کهن‌ترین آثار نثر فارسی می‌نویسد: احتمالاً حرف تعریف «مر» mar را در عبارت 'zmrš نیز می‌توان بازشناخت که در سطر ۱۵ مناظرهٔ فارسی - عبری (نوشته‌شده در ۱۰۲۰ میلادی در اهواز) دیده می‌شود:

t' bwd 'zmrš bwzyšt whušt / tā buvaḏ az-mar-iš (?) bōzišt u
hujjat/ (Lazard 1963, p. 384).

در ادامه لازار به نقل از بنونیست «ازمر» را گونهٔ خلاصه‌شده‌ای از «ازبهر» می‌داند؛ ولی تصریح می‌کند تغییر و تحول «مر» بسیار پیچیده‌تر از این است (idem).

'zmr در تفسیر ساموئل نیز به‌کار رفته‌است. باخر در مورد کاربرد 'zmr در این متن می‌نویسد: mr که پیش از «حالت غیرفاعلی همراه با را» در زبان قدیم آمده در متن ما [= تفسیر ساموئل] به‌وسیلهٔ 'z تکمیل شده‌است: gng kwnd azmr gng mra jng kwnd 'zmr jng mr' (۱: ۲۴: ۱۶) در ترجمه: וירב ריבי wyrb ryby. اما در دو مورد حرف

۱. و شما می‌دانید که من با همه توانم «ازمر پدر اشما را» (= برای پدر شما) کار کردم.

۲. از آنجاکه 'zmr در سند اهواز دیده می‌شود و این سند متنی ترجمه‌ای نیست، می‌توان گفت این لغت ابتدا بخشی از واژه‌های رایج در آن حوزه بوده و در ادوار بعدی تنها در گونه‌ای خاص از زبان، یعنی گونهٔ ترجمه‌ای باقی مانده‌است.

اضافهٔ پسایند r' را حذف شده که به نظر می‌رسد z' جایگزین آن شده‌است: $jng\ krd\ 'zmr\ jng'$ (۱: ۲۵: ۳۹) در ترجمهٔ $rb\ 't\ ryb$ «برای گام‌ها کردن ازمر کتله‌ها» $br'y\ j'mh\ kndn\ 'zmr\ qtlh'$ (۱: ۳۱: ۸) در ترجمهٔ $lpšt\ 't\ hgllym$ «لپشت است‌ها گل‌لیم» (BACHER 1897, p. 27).

شاکد نیز بر نقش r' به عنوان حرف اضافهٔ پسایند (Postposition) پس از zmr' در تفسیر T10 تأکید می‌کند (Shaked 2003, p. 210)؛ برای مثال:

$wkrd\ kwd'h\ 'zmr\ b\ rwšn'yd'nyh\ 'bwzwrng'n\ 'zmr\ 'n\ rwšn'yd'n\ bwzwrng\ p'\ swy\ p'dkš'h\ [rwz]\ w'zmr\ 'n\ rwšn'yd'n\ kwčk\ r'\ p'\ swy\ p'dkš'y\ krnd\ p'\ [š]b\ w'zmr\ 'n\ 'strg'n\ r'$ (Gen: 1: 1: 15)

(و خداوند دو روشنایی‌دان بزرگ ساخت؛ ازمر آن روشنایی‌دان بزرگ را برای پادشاهی روز، و ازمر آن روشنایی‌دان کوچک را برای پادشاهی کردن بر شب و ازمر ستارگان) (idem).

گیندین zmr' را معیاری برای تشخیص بخش دوم (گویش جنوب غربی) تفسیر حزقیال می‌داند و می‌نویسد: مفعول غیر مستقیم (dative) در بخش اول تفسیر حزقیال (متعلق به گویش ماوراءالنهر [Gindin 2003, p. 26]) با حرف اضافهٔ پسایند r' مشخص می‌شود؛ مانند مفعول مستقیم. اما در بخش دوم (متعلق به جنوب غربی [idem]) با حرف اضافهٔ پیشایند (zmr' Preposition) دیده می‌شود. البته در بخش اول نیز ده مورد از zmr' دیده می‌شود (یک مورد در 1a و نه مورد در 1b) که نه مورد از آن‌ها در بخش ترجمهٔ کتاب مقدس آمده [نه بخش تفسیری که دارای زبان طبیعی مترجم است (ibid, 25)]. همهٔ این موارد برای مفعول مستقیم به کار می‌رود (ibid, 22).

ماینتس zmr' را حرف اضافه‌ای می‌داند که در اسفار خمسه در ترجمهٔ t' به کار رفته‌است. وی zmr' را در ترجمه‌های اسفار خمسه با mr در دیگر متون فارسی مقایسه می‌کند (Mainz 1977, p. 78).

لازار در مقالهٔ «گویش‌شناسی فارسی - یهودی» در توضیح ویژگی‌های گویشی اقلیت یهودی بخارا، zmr' را در آثار بنیامین بن یوحنا معادل t' می‌داند (Lazard).

۱. جنگ کرد «ازمر جنگ» (= جنگ)؛ این جمله کاملاً دارای ساخت نحوی عبری است.
۲. برای کندن جامه «ازمر قتل‌ها» (= قتل‌ها را).

85, p. 1968). در صفحه‌های بعدی همین مقاله برای توضیح ویژگی‌های ترجمه طاووس از کتاب مقدس آن را تحت تأثیر نسخه لندن (یک گویش جنوبی - غربی) می‌داند و می‌گوید ادات mr در مقابل ادات عبری t'at می‌آید (ibid, 88). در اسفار خمسه واتیکان نیز همه جا t'at به mr ترجمه شده است.^۱

۱. [ps[y]sth]سته
 [ps[y]sth] در اسفار خمسه لندن در ترجمه בִּכְרַת n'krt صورت مجهول از כִּרְתִּי krt به معنی «قطع کردن»، «بریدن»، «راندن» و «طرد کردن» آمده است:
 w'psysth šwdh 'n mrdwm ... 'n qwm 'n 'zmr šrt mr' swst krd'
 (PL: 1: 13: 14); 'n mrd 'wy xwny brykt w'psysth šwdh 'yd 'n mrd
 ... 'z my'n qwm 'wy' (PL: 3: 17: 4); wplydy 'wy 'brwy w'pssth
 šwdh 'yd 'n mrdwm 'z hẏrt mn' (PL: 3: 22: 3)

این واژه از ریشه *said به معنی «شکستن» و «پاره کردن» است (CHEUNG 2007, p. 326) و نزدیک‌ترین صورت آن در پارسی به صورت (+ *apa-) /absist/ 'bsyst به معنی «بریده شده» و «قطع شده» (Boyce 1977, p. 6; Durkin 2004, p. 14) و /abesīh/ 'bysy h و «قطع کردن» و «بریدن» آمده (ibid, p. 7). این واژه در فارسی میانه به صورت بدون پیشوند systan (Durkin 2004, p. 156)، systg-، syst- به معنی «پاره شده» (ibid, p. 312) و در پارسی با پیشوند *fra- به صورت frsystn، frsynd- نیز آمده (Ghilain 1966, p. 83).

۱. لازار در مقاله «گویش‌شناسی زبان فارسی بر پایه متون قرن‌های دهم و یازدهم میلادی» در مورد ادات «مر» نوشته است: کاربرد «مر» به همراه «را» در متونی که در ماوراءالنهر و بخش شرقی افغانستان کنونی تألیف شده‌اند فراوان دیده می‌شود و این کاربرد تا قرن دوازدهم میلادی / ششم هجری، که برخی از صورت‌های کهنه دیگر (مانند «اندر» و «همی») از بین رفته‌اند، ادامه دارد (لازار ۱۳۸۴، ص ۲۶). وی در مورد کاربرد «مر» معتقد است متن‌هایی که منشأ آن‌ها غرب است حتی در آن‌هایی که ویژگی‌های کهنه دیگر (مانند «اندر» و «همی») را دارا هستند، این کاربرد نادر است. روی هم رفته می‌بینیم که میزان کاربرد «مر» همراه با «را» در نوشته‌های کم‌وبیش هم‌زمان از شرق به غرب رو به کاهش می‌نهد و از اینجا نتیجه می‌گیریم که این شیوه بیانی اگر نگوییم به نحوی انحصاری، دست‌کم بیش از همه در شرقی‌ترین گویش‌ها کاربرد داشته است (همانجا). ولی همان‌گونه که گفتیم در PV که به گفته خود لازار متنی متعلق به جنوب غربی است، mr با بسامد بسیار بالایی در ترجمه t'at به کار رفته است.

۲. و آن مردم که شرط‌های مرا نادیده گرفتند «اپسیسته‌شده» (= طرد، رانده) شدند.
 ۳. و آن مرد که خونی بریخت از میان قوم خود «اپسیسته‌شده» (= طرد، رانده) شد.
 ۴. و پلیدی و گناه او به خودش بازمی‌گردد و آن مردم «اپسیسته‌شده» (= طرد، رانده) می‌شود از پیشگاه من.

در اوستایی این ریشه با پیشوند $*aua-$ به صورت $auua.si\delta$ به معنی «از هم جدا کردن» و «شکافتن» دیده می‌شود (Kellens 1995, p. 62). این ریشه در سغدی با صورت‌های $-afse\delta/ ' \beta s' ynt-$ و $-ps' y\delta$ به معنی «پاره شدن» و «گسستن» (قریب ۱۳۸۳، ص ۵۲ و ۲۰) به کار رفته است. در فارسی میانه مانوی $bysyh$ و در فارسی میانه زردشتی $ps(y)h$ و $(+*ui-)/ wisin(n)/ wsyn-$ از همین ریشه به کار رفته است (Cheung 2007, p. 327). در گویش‌های زنده ایرانی هم این واژه به صورت بدون پیشوند $-sist/sid-$ ، $sind-$ به معنی «شکستن» و «گسستن» در بلوچی و با پیشوند $(-apa*$ و شاید $-ui*$) به صورت $fisisse$ به معنی «پاره شده» و «گسسته شده» در گویش گز به کار می‌رود. «گسستن / گسل -» در فارسی رسمی نیز از همین ریشه است (idem).

انجاپته کردن $'nj'pth\ krdn$

این لغت در ترجمه $s^{\bar{a}}p^{\bar{a}}h$ به معنی «نابود کردن» و «از بین رفتن» به کار رفته است. در اسفار خمسۀ واتیکان صورت $'nj'ftygy$ دیده می‌شود (ASMUSSEN 1969, p. 95). همین‌طور در کتاب مقدس پاریس نیز به صورت $'nj'ftygy$ (Is: ۱۰: ۲۲) و $'nj'ftn$ (Is: ۱۶: ۴) آمده است. در امثال سلیمان (Pro: ۱۳: ۲۳ و ۱۶: ۳۰ و ...) نیز این واژه به همین صورت به کار رفته است (Mainz 1980, p. 86 & 90). از همین ریشه در کتاب ساموئل صورت $an\bar{g}n\bar{a}n\bar{i}dn$ $'nj\beta'nydn$ (۱: ۲: ۳۳) در ترجمه klw^t از ریشه klh به معنی «تمام کردن» و «به پایان رساندن» دیده می‌شود. صورت‌های دیگر این لغت $an\bar{g}n\bar{i}dn$ $'nj\beta'nydn$ (۱: ۱۵: ۱۸)، $an\bar{g}n\bar{a}n\bar{i}dn$ $'nj\beta'nydn$ است (BACHER 1897, p. 409). در یادداشت‌های همین متن، باخر به گونه $b'ynj'wnm$ اشاره می‌کند که در ترجمه wsp $os\bar{r}$ (از ریشه sph مذکور در بالا) آمده. باخر صفت مفعولی این فعل را $an\bar{g}n\bar{f}t\bar{h}$ $'nj'p\bar{t}$ آورده (← idem).^۱ در واژگان فارسی - عبری نیز ماییتس دو صورت $'nj'fth$ (همراه $krdn$ یا $\bar{s}wdn$) در ترجمه klh و kl به معنی «نابود

۱. باخر به صورت $an\bar{g}n\bar{i}dn$ $'njnydn$ نیز به عنوان گونه‌ای از این فعل در کتاب ساموئل اشاره می‌کند و خود یادآور می‌شود که نوعی ناهماهنگی با بقیۀ انواع این فعل در این گونه دیده می‌شود (← BACHER 1897, p. 409). احتمالاً $an\bar{g}n\bar{i}dn$ $'njnydn$ در اصل $an\bar{g}n\bar{i}dn$ $'njwydn$ است که از یک سو کاتب به دلیل شباهت آوایی β و w ، به جای β حرف w را کتابت کرده (در این مورد ← «اباز») و از سوی دیگر باخر نیز به دلیل شباهت ظاهری w و n حرف w را n ضبط کرده است.

شدن یا کردن» و 'njw'nydn در ترجمه کلت klIt به معنی «ویران کردن» را ذکر می‌کند (Mainz 1977, p. 77). در تفسیر حزقیال مادهٔ مضارع این فعل به صورت -'nj'b، مصدر آن به صورت 'nj'byšn (Ez: ۱۱: ۱۳) و مادهٔ سببی آن به صورت -'nj'b'n دیده می‌شود (Ez: ۷: ۱۵ و ...). در همین تفسیر گاهی این لغت با ʕ به صورت 'nč'bhyst'n (زایل شدگان) (Ez: ۳۴: ۲۹)، 'nč'bn' (Ez: ۳۶: ۱۳)، 'nč'b'nydn (Ez: ۳۶: ۳) دیده می‌شود. نمونه‌هایی از کاربرد این لغت:

wny b'z znm 'š'n r' b'nj'pth krđn šřt mn' (PL: 3: 26: 4);
wnzdyk šwd 'brhm wčwnyn gwpt h' bxšm 'nj'pth kwny šdyq r'
'b'z rš' (PL: 1: 18: 23)

مادهٔ ماضی 'nj'pt از پهلوی: hanjāft > ایرانی باستان: *ham-jāf-ta (منصوری ۱۳۸۴، ص ۲۰۰) از ریشهٔ *gam به معنی آمدن (Cheung 2007, p. 99) است. m پیش از t به f تبدیل می‌شود (قس: چفتن، پنافتن و...) و h آغازی به a (قس: handām < andām و anbāz < hanbāz) (در این مورد ← «انیز»). در پهلوی hanjāftan به معنی «به پایان بردن»، «تمام کردن» و «کامل کردن» است. به نظر می‌رسد «انجافتن» در متون فارسی - عبری دچار نوعی تحول معنایی شده‌است. از این فعل تنها بن مضارع آن anjām به فارسی دری [معیار] رسیده‌است (ابوالقاسمی ۱۳۸۳، ص ۱۲۰).

’nd’sydn انداسدن

'nd'sydn در اسفار خمسۀ لندن در ترجمۀ שׁוׁת הַחַמֵּשׁ שָׁהָהּ به معنی «ذبح کردن» و «قربانی کردن» به کار رفته است:

wdr y'zyd 'brhm 'zmr dst 'wy wbstd 'zmr 'n k'rd b'nd'sydn
'zmr psr 'wy' (PL: 1: 22: 10); wby'nd's'd 'zmr 'n bnjyšk 'n yky
bpyr'yh sp'lyn 'br 'b rw'yn' (PL: 3: 14: 5); wby'nd's'd 'zmr 'n

۱. و ایشان را از «انجایته کردن» (= از بین بردن) شرط من منع نکنم.

۲. و نزدیک شد ابراهیم و گفت آیا با خشم راستگو را با گناهکار «انجاسته کونی» (= نابود می کنی)؟

۳. و ابهرهم دستش را دراز کرد و آن کارد را گرفت برای «انداسیدن» (= قربانی کردن) یسوع.

۴. و آن گنجشک را در ظرف سفالین روی آب روان «به اندامداد» (= قربانی کند).

brh dr j'yg'h 'nč by'nd'syd 'zmr qrb'n ḥt't' (PL: 3: 14: 13); h' gwspond'n wg'w'n 'nd'sydh 'yd b'yš'n' (PL: 4: 11: 22)
 andās/ 'nd's- در پارتی، به معنای «ترک کردن» و «تنها گذاشتن» معنی شده و همراه با āstār/ 'st'r 'nd's- (Boyce 1977, p. 12) در معنی «بخشیدن گناه» به کار می‌رود. دورکین هم همین معنی را تکرار می‌کند و تنها گونهٔ bnds را به نقل از هنینگ اضافه می‌کند (Durkin 2004, p. 44). احتمال دارد که بر اثر هم‌نشینی 'st'r 'nd's- و 'nd's- فرایند افزایش معنایی، معنای «گناه» به 'nd's- منتقل شده باشد و 'nd's- به معنی «بخشیدن گناه» نیز به کار رود. در این صورت با توجه به اینکه هدف از قربانی و ذبح کردن از بین رفتن گناهان است، شاید بتوان 'nd'sydn در PL را با 'nd's- در پارتی مربوط دانست.

اوباسته 'wb'sth

این لغت در اسفار خمسهٔ لندن در ترجمهٔ ܣܬܪܐܢܐܬܐ ܕܥܠܐ ܕܥܠܐ ܕܥܠܐ به معنی «پست» و «ژرف» و «گود» به کار رفته است:

wbng'r'd 'n khn w'ynk dyd'r 'n 'wb'sthtr 'z 'n pwst ... zkm mšr' 'st 'n' (PL: 3: 13: 20); w'gr by ngrd 'n r' ... w'ynk nyst dr'n mwy spyd w'wb'sth tr nyst 'n 'z 'n pwst' (PL: 3: 13: 21); wdyw'rh'y 'yš'n 'wb'sth tr 'z 'n dyw'r' (PL: 3: 14: 37).

این واژه با املای אובסתה 'wb'sth در کتاب مقدس پاریس به کار رفته است:

wdwl'β šwwd 'dm w'wb'sth kwnd mrd wnh 'zrm d'rd b'yš'n' (Is:

2: 9)

۱. و آن بره را «بی‌انداساد» (= قربانی کند) در همان جایگاهی که قربانی حطات را «بی‌نداسید» (= قربانی کرد).
۲. آیا گوسپندان و گاوآن برای آن‌ها «انداسیده» (= قربانی) شود؟
۳. و آن کاهن [به آن زخم] نگاه کند، اگر ظاهر آن زخم از پوست «اوباسته‌تر» (= گودتر) بود آن زخم مصرع است.
۴. و اگر آن [زخم] را نگاه کرد و در آن موی سپید وجود نداشت و از پوست «اوباسته‌تر» (= گودتر) نیست.
۵. و دیوارهای آن‌ها «اوباسته‌تر» (= گودتر) از آن دیوار.
۶. و آدم غرق شود و «اوباسته» (= فرورفته، در ژرفا فرورفته) کند دیگری را و از آن‌ها شرم ندارد.

مایتنس نیز صورت‌های 'wwsth šwdn و 'wwsth krdn را به معنی «کم کردن» و «کم شدن» به نقل از کتاب دانیال آورده (Mainz 1977, p. 78). در تفسیر حزقیال گونه 'wst (Ez: ۳۲: ۱۴) نیز در ترجمه שָׁקַל sq' (= «فرورفتن» و «نشست کردن») دیده می‌شود که به صورت 'w^ast حرکت‌گذاری شده‌است: בְּיוֹסֶת (Ez: ۱۸۷: ۲۵) *bi+ovast < byōvast*؛ قس: בִּי אוֹסֶת- (Ez: ۱۸۹: ۲۳) qindin, forthcoming [Ezekiel in Early (Judaeo-Persian: Grammar)], p. 76.

در فهرست واژگان پارتی مانوی 'wbyst/obist/ به معنی «فروافتاده» و «افتاده» آمده‌است (Boyce 1977, p. 16). در پهلوی نیز *ōbad-, obastan, به معنی «افتادن» به‌کار رفته‌است (Mackenzie 1971, p. 61). هُرن صورت هندی باستان این لغت را upastiš و آن را با «پست» در فارسی نو از یک ریشه می‌داند (Horn 1892, p. 70).

ایرختگی (ایرکتگی) 'yrktgy

این واژه در اسفار خمسه لندن در ترجمه רִשְׁתָּה rš't به معنی «شرارت» و «گناهکاری» به‌کار رفته‌است:

b'yrktgy 'yn qwmh' ... kwd'y tw dw'r'n' 'yš'n r' 'z pyš tw' (PL:

5: 9: 5)

این واژه در اشعیا (Is: ۵۸: ۴) و حزقیال (Ez: ۷: ۲۱) به‌صورت אִירְכָּתָה yrxth به‌کار رفته‌است. در (Is: ۵۸: ۶) و (Ier: ۱۴: ۲۰) אִירְכָּתִי gyrytygy در ترجمه רִשְׁתָּה rš' دیده می‌شود (laGarde 1970, p. 71). در اشعیا (Is: ۹: ۱۷) در ترجمه רִשְׁתָּה rš'h و در ارمیا (Ier: ۵۱: ۵) در ترجمه אִשָּׁם šm' (هم‌ریشه با «اثم» عربی) نیز آمده‌است. برای مثال:

'ynk bjng wxšwmt t'nyt hmy gyryd wbzdn bmwšt 'yrxth nh

t'nyt gyryd 'mrwz b'snw'nydn dr 'βr'z 'w'z šwm' (Is: 58: 4)

۱. به دلیل «ایرختگی» (= شرارت و گناهکاری) این قوم‌ها خداوند آن‌ها را از پیش تو می‌راند.

۲. اینک جنگ و خصومت را ترک کنید و زدن «ایرخته» (= گناهکار) را با مشت ترک نکنید برای اینکه صدایتان را برافرازید.

ماینتس نیز در «واژگان فارسی - یهودی» صورت‌های 'yrxth و 'yrxtyg را ذکر می‌کند (Mainz 1977, p. 78). وی این لغات را از امثال سلیمان می‌آورد. اما در امثال سلیمان علاوه بر 'yrxth و 'yrxtyg صورت‌های دیگری نیز دیده می‌شود:

br'h 'yrxtyg'n nh šwwy wnh g'm nhy br'h bd'n' (Pro: 4: 14)

نوبرگ ēraxtan را در معنی «جنگیدن» مصدر اسمی (جعلی) مشتق از ماده اسمی ērang, ērangēh (>abi-ranga*) به معنی «هرج و مرج» و «آشوب» می‌داند و آن را با an-ērang به معنی «بی‌گناه»، ranj و ranjak مقایسه می‌کند (Nyberg 1974, vol. 2, p. 72).

اما مکنزی این واژه را از ریشه ایرانی باستان rang می‌داند که rag ستاک ضعیف آن است. ماده مضارع ēranj (>abi-ranj-a*) از ریشه قوی rang و ماده ماضی ēraxtan از (*abi-rax-ta*) ریشه ضعیف rag ساخته می‌شود (منصوری ۱۳۸۴، ص ۱۴۳).

چونگ نیز ریشه *ran(H) را به معنی «جنگیدن» ذکر کرده‌است؛ ولی به ēraxtan در کتاب او اشاره‌ای نشده (← Cheung 2007, p. 313). از ēraxtan در پارتی: 'yrnj'g /ēranjāg/ به معنی «پیروز» و «فاتح» (Boyce 1977, p. 20) و در پهلوی: ēraxtār به معنی «جنگجو» (Mackenzie 1971, p. 31) نیز دیده می‌شود.

۱. ایرخته^۲ (ایرکته) کردن 'yrkth krdn

'yrkth krdn در ترجمه 7676 hrš' به معنی «محکوم کردن» و «مقصر دانستن» نیز در اسفار خمسۀ لندن به کار رفته‌است:

w'yrkth kwnnd 'zmr rš' r' ... w'yrkth kwnnd 'yš'n r' (PL: 5: 25:

1)

در پهلوی ēraxtan به معنی «سرزنش و محکوم کردن» و ērang, ērangth به معنی «سرزنش» و «نکوهش» آمده (Mackenzie 1971, p. 30). نوبرگ ēraxtan را در این معنی

۱. در امثال علاوه بر صورت‌های فارسی این لغت، معادل عبری آن یعنی rš'ym نیز به کار می‌رود:
 mtrs 'z shm n'g'h w'z 'šwb rš'ym'n ky by 'yyd (Pro: 3: 25)

۲. به راه «ایرختیگان» (= شریران و گناهکاران) نروی و بر راه بدان گام نهدی.

۳. و بین ایشان حکم کنند ... و گناهکار را «ایرخته» (= محکوم) کنند.

به صورت $\bar{e}rix\text{tan} / \bar{e}r\bar{e}\check{c}$ از ریشهٔ اوستایی $*abi-ra\bar{e}k > ra\bar{e}k$ به معنی «ترک کردن» و قابل مقایسه با پازند: $\bar{e}raxed$ و $\bar{e}re\check{z}in\bar{i}dan$ (سببی) به معنی «محکوم کردن» می‌داند (Nyberg 1974, vol. 2, p. 72). اما هنینگ مادهٔ ماضی $\bar{e}rax\text{t}$ ($*abi-rax-ta- >$) را از ریشهٔ ضعیف $rang$ به معنی «آسیب زدن» می‌داند (HENNING 1977b, p. 106).

بوختگار $bwxtg'r$

$bwxtg'r$ در بیشتر متون فارسی - عبری در ترجمهٔ $\text{פָּרַח} prh$ به معنی «آزاد شدن» و افعال شبیه آن به کار رفته‌است. این لغت در کتاب مقدس پاریس در تفسیر اشعیا (Is: ۲۹: ۲۲) به صورت $bwxtyg'r$ בּוֹחַת־גַּאֲר و در (Is: ۱۲: ۲) $bwxtyg'rygr$ $\text{בּוֹחַת־גַּאֲרִיגֵר}$ آمده‌است. نیز در اسفار خمسهٔ واتیکان در (۴۸: ۱۶) $bwxtyg'r$ krdn و در (۴۹: ۱۶) $bwxtyg'r$ $\text{\$wdn}$ دیده می‌شود (ASMUSSEN 1969, p. 96). در اسفار خمسهٔ لندن نیز $bwxtg'r$ به کار رفته‌است:

$wmr\bar{d}y kw bk\bar{w}sp\bar{d} 'b'z zny w'n pryst'ry bnd krdh bmr\bar{d}y \dots$
 $bwktg'r \text{\$wdh} nh bwktg'r \text{\$wdh} 'md'$ (PL: 3: 19: 20); $wbwktg'r$
 $\text{\$wdh} 'yyd 'z dw\check{s}mn'n'$ (PL: 4: 10: 10)

این واژه از ریشهٔ $*bauj$ به معنی «آزاد کردن» و «محافظت کردن» است (CHEUNG 2007, p. 18). بن مضارع این لغت در دورهٔ میانه به صورت $b\bar{o}j-/b\bar{o}j(i)\check{s}n$ و در پازند $bo\check{z}-$ دیده می‌شود و مادهٔ ماضی آن به صورت جعلی (مشتق از مادهٔ مضارع) $b\bar{o}j\bar{i}n\bar{i}tan$ نیز به کار رفته‌است (HORN 1892, p. 270). صورت‌های دیگر این واژه: اوستایی: $baog-$ $b\bar{u}ja-$ به معنی «گشادن» و «نجات دادن»؛ فارسی باستان: $baug$ به معنی «نجات دادن» (KENT 1953, p. 199)؛ فارسی میانهٔ مانوی: $b\bar{o}z-/b\bar{o}xtan$ و مادهٔ آغازی آن $b\bar{o}xs-$ (HENNING 1977b, p. 104). سغدی: $\beta w\bar{c}-$ به معنی «نجات دادن» و «رها کردن»، $wc'k$, $\beta\beta wcn'k$, $bwcn\bar{y}$ به معنی «منجی» (قریب ۱۳۸۳، ص ۱۱۳)، $\beta w\gamma$ به معنی «نجات» و «رهایی»، $\beta w\gamma\delta'r$, $\beta w\gamma s$, $\beta w\gamma t$ به معنی «نجات دادن» و «نجات یافتن» (همان، ص ۱۱۴).

۱. و مردی که با زنی همبستر شود، و آن زن کنیز مردی دیگر بود... «بوختگار شوده» (= رستگار) نمی‌شود.
 ۲. و از دست دشمنان «بوختگار شوده» (= رها) خواهید شد.

از این ریشه در فارسی نو کلاسیک با استفاده از بن مضارع «بوز-» در اشعار رودکی و قوامی رازی «جان‌بوز» و در ویس و رامین «جان‌بوزی» دیده می‌شود:
از آن جان‌بوز لختی خون رز ده سپرده زیر پای اندر سپارا

(اسدی ۱۳۶۰، ص ۹۱، ذیل سپار)

به مشتی کاه او را میهمان کن به جان‌بوزی دلم را شادمان کن

(فخرالدین‌اسعد گرگانی ۱۳۴۹، ص ۴۵۰)

احتمالاً بن مضارع «بوز-» در «فابوزیدن» نیز دیده می‌شود: اَقم: فابوزیدن گیر (فروهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۲۱۶). رواقی «فوژای خواستن» و «فوژای جستن» به معنی «پناه خواستن» و «پناه جستن» را، که در بخشی از تفسیری کهن به پارسی (آیت‌الله‌زاده) به کار رفته است، نیز از همین ریشه می‌داند (← بخشی از تفسیری کهن ۱۳۷۵، ص چهل‌ویک). در لغت‌نامه دهخدا ذیل «پوزیدن» شاهدی از ویس و رامین آمده که به نظر می‌رسد معنی «آزاد و رها کردن» دارد:

نیوزد جائت را از درد و آزار نشوید دلت را از داغ و تیمار

(← منصوری ۱۳۸۴، ص ۹۲)

پرومگین prwmgyn / فرومگین frwmgyn

در اسفار خمسة لندن prwmgyn در ترجمه 𐭯𐭥𐭥𐭥 nšmw به معنی «ویران‌شده» و «متروک»، صورت مجهول از 𐭯𐭥𐭥𐭥 šmm به معنی «ویران شدن» و «متروک شدن» به کار رفته است:

wprwmgyn šwnd r'hh' 'šm'¹ (PL: 3: 26: 22); kr'b wprwmgyn

kwnm 'zmr mqdš 'šm'² (PL: 3: 26: 31); wb'šy bprwmgyny bmtl

...bhmh qwmh'³ (PL: 5: 28: 37)

frwmgyn و frwmgyny در کتاب مقدس پاریس (PV) در ترجمه 𐭯𐭥𐭥𐭥 šmh

𐭯𐭥𐭥𐭥 šmmh و 𐭯𐭥𐭥𐭥 mšmh که هم‌ریشه با 𐭯𐭥𐭥𐭥 šmm به معنی «ویران» و

۱. و «پرومگین» (= ویران‌شده) شوند راه‌های شما.

۲. خراب و «پرومگین» (= ویران) کنم مکان مقدس شما را.

۳. و [از فرط] «پرومگینی» (= ویرانی) مثل همه قوم‌ها باشی.

«متروک» است، آمده و لاگارد معنای آن را «خراب» و «خرابی» آورده و نوشته‌است که برایش کاملاً مبهم است (Laqarde 1970, p. 72).

«فرم» با تلفظ /faram/ یا /feram/ (به دلیل قافیه شدن با «عَلَم») در یک بیت از مُنچیک ترمذی، در لغت فرس آمده‌است: فرَم، دل‌تنگی باشد و فروماندگی به غم:

رفت برون میر رسیده فرَم پخچ شده بوق و دریده عَلَم

(منچیک، از اسدی ۱۳۱۹، ص ۳۳۹)

در نسخه اقبال این لغت به صورت «فَرَم» ضبط شده‌است. در لغت فرس چاپ مجتبایی و صادقی در متن، تلفظ این لغت «فِرَم» ضبط شده و در حاشیه آمده‌است: «فرهنگ‌ها این کلمه را به فتح اول و ثانی ضبط کرده‌اند» (اسدی ۱۳۶۰، ص ۱۸۴). در فرهنگ جهانگیری آمده: فرم با اول و ثانی مفتوح، اندوه و غم و دل‌تنگی بُود. شمس فخری:

دشمن درگه تو را باشد بچه داین یتیم و زن کالم
 باد از حادثات گوناگون مانده محروم و دل‌فگار و فرَم

(انجو شیرازی ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۱۰۷۶)

شعر مُنچیک در مجمع‌الفرس به خسروانی نسبت داده شده‌است، با ذکر این نکته که در نسخه محمد هندوشاه به زای فارسی [= فَرَم] آمده (← سروری ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۹۸۰). فرهنگ‌هایی مانند جهانگیری، برهان قاطع، آندراج و نفیسی «فرمگین» و «فرمگن» را «غمگین»، «فرومانده»، «دل‌تنگ» و «اندوهگین» معنی کرده‌اند؛ اما هیچ‌یک شاهی برای این واژه‌ها ذکر نکرده‌اند. تنها در نسخه «س» از لغت فرس اقبال آمده‌است: «فرم» دل‌تنگی بُود و فروماندگی به غم، گویند فلان کس «فرمگن» شده‌است.

منابع:

- آذرلی، غلامرضا (۱۳۸۷)، فرهنگ واژگان گویش‌های ایران، نشر هزار، تهران.
 ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳)، دستور تاریخی مختصر زبان فارسی، سمت، تهران.
 ابی‌جعفر طوسی، محمدبن حسن بن علی (۳-۱۳۴۲)، النهایة فی المجرّد الفقه و الفتاوی با ترجمه فارسی آن، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، تهران، دو جلد.
 اسدی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹)، لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران.
 اسدی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۶۰)، لغت فرس، به تصحیح فتح‌الله مجتبایی و علی‌اشرف صادقی، خوارزمی، تهران.

اسدی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۷)، گرشاسب‌نامه، به تصحیح حبیب یغمایی، بروخیم، تهران.
 انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۵۴)، فرهنگ جهانگیری، تصحیح رحیم عفیفی، دانشگاه فردوسی، مشهد، سه جلد.

بخشی از تفسیری کهن به پارسی (۱۳۷۵)، به تصحیح سیدمرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، میراث مکتوب / قبله، تهران.

برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶)، برهان قاطع، تصحیح محمد معین، امیرکبیر، تهران، پنج جلد.
 تاریخ سیستان (۱۳۸۱)، به تصحیح محمدتقی بهار، معین، تهران.

ترجمه تفسیر طبری (۴۳-۱۳۳۹)، به تصحیح حبیب یغمایی، دانشگاه تهران، تهران، هفت جلد.
 ترجمه کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید که از زبان‌های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده‌است)، (۱۹۲۰)، دارالسلطنه لندن.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۸)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
 رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۵)، «کهن‌ترین متون فارسی به خطوط غیر عربی (عبری، سریانی و مانوی)»، نامه فرهنگستان، شماره ۳۰، ص ۳۱-۳۹.

رواقی، علی (۱۳۸۱)، با همکاری مریم میرشمسی، ذیل فرهنگ‌های فارسی، هرمس، تهران.
 رواقی، علی (۱۳۸۳)، با همکاری شکبیا صیاد، فارسی فرارودی، هرمس، تهران.
 سروری، محمدقاسم بن حاجی محمد کاشانی (۱۳۳۸)، مجمع‌الفرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، علمی، تهران، سه جلد.

فخرالدین‌اسعد گرگانی (۱۳۴۹)، ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
 فرهنگ‌نامه قرآنی (۱۳۷۷)، با نظارت محمدجعفر یاحقی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، پنج جلد.

قاسم هروی (۱۳۴۶)، ارشادالزراع، به تصحیح محمد مشیری، دانشگاه تهران، تهران.
 قاسمی، مسعود (۱۳۸۴)، «ذیلی بر ذیل فرهنگ‌های فارسی»، نشر دانش، سال ۲۱، شماره ۲.
 قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳)، فرهنگ سغدی، فرهنگان، تهران.
 قواس غزنوی، فخرالدین مبارکشاه (۱۳۵۳)، فرهنگ قواس، به تصحیح نذیر احمد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

کریمینی، علی‌بن محمد بن سعید الادیب (۱۳۸۵)، تکملة‌الاصناف، به تصحیح علی رواقی با همکاری سیده زلیخا عظیمی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، دو جلد.
 لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، هرمس، تهران.
 لسان‌التنزیل (۱۳۴۴)، به تصحیح مهدی محقق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

- محمدين منور (۱۳۶۶)، اسرارالتوحيد في مقامات شيخ ابي سعيد، به تصحيح محمدرضا شفيعی كدكنی، آگاه، تهران، دو جلد.
- منصوری، يدالله (۱۳۸۴)، بررسی ریشه‌شناختی افعال زبان پهلوی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمدبن قوصبن احمد (۱۳۷۵)، دیوان منوچهری دامغانی، به تصحيح محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار.
- نفیسی، علی‌اکبر (ناظم‌الاطبا) (۲۵۳۵ = ۱۳۵۵)، فرهنگ نفیسی، خیام، تهران، پنج جلد.
- ASMUSSEN, J.P. (1969), "A Selected List of Words from The Vatican Judaeo Persian Pentateuch (Genesis)", Reprinted from k.R. Cama Oriental Institute Golden Jubilee volume, Bombay.
- ASMUSSEN, J.P. (1977), "Eine Judisch-Persische Version Des Propheten Obadja", Acta Antiquae Academiae Scientiarum Hungaricae T.xxv. FASC. pp. 1-4.
- ASMUSSEN, J.P., Paper, H., (1977), *The Song of Songs in Judeo- Persian*, Introduction, texts, Glossary, kopenhagen.
- BACHER W. (1896), "Ein Hebraisch- Persisches Worterbuch aus Dem 15 Jahrhundert", Zeitschrift fur Die Alttestamentliche Wissenschaft 16, pp. 201-47.
- BACHER W. (1897), "Ein Persischer Kommentar zum Buche Samuel", ZDMG, LI.
- Bailey, H. W. (1979), *Dictionary of Khotan Saka*. Cambridge (etc.): Cambridge University Press.
- BARTHOLOMAE, Ch. (1904), *AIW: Altiranisches Worterbuch, zusammen mit den Nacharbeiten und Vorarbeiten*. Strassburg: Karl J. Trubner.
- BOYCE, Mary (1977), *A Word-list of Manichaean Middle Persian and Parthian*, (Aclr 9a, 3e serie, vol. 2. Supplement). Leiden, etc.: Brill.
- CHEUNG, Johny (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden, Boston.
- DURKIN-MEISTERERST, Desmond (2004), *Dictionary of Manichaean Texts*. Volume III: *Texts from Central Asia and China edited by Nicholas Sims-Williams*. Part 1: *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Turnhout (Belgium): Brepols.

- Ghilain, Antoine (1966), *Essai sur La Langue Parthe, Son Systeme Verbal d'apres Les Textes Manicheens du Turkestan Oriental* (Bibliotheque du Museon, Volume 9). Louvain.
- Gindin, T.E. (2007), *The Early Judaeo-Persian Tafsirs of Ezekiel: Text, Translation, Commentary*, Vol. I: text (Veroffentlichungen zur Iranistik), Austrian Academy of Sciences.
- Gindin, T.E. (2003), "The Tafsir of Ezekiel: Four Copyist or Four Authors?" in *Persian origins, Early Judaeo-Persian and the Emergence of New Persian*, Collected Papers of the Symposium, Gottingen 1999, Edited by Ludwig Paul, Wiesbaden.
- HENNING, W.B. (1977) "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragment", in *selected paper*, ACTA IRANICA 14 & 15.
- HORN, Paul (1892), *Grundriss Der Neupersischen Etymologie* (Sammlung indogermanischer Worterbucher, IV), Strassburg: Karl J. Trubner .
- Jewish encyclopedia* (1906), 12 Volumes, ed. Joseph Jackobs, Funk & Wagnalls Company, New York & London.
- Kellens, Jean (1995), *Liste Du Verbe Avestique, Avec un Appendice Sur l'orthographe Des Racines Avestiques Par Eric Pirart*. Wiesbaden: Reichert.
- Kent, Ronald, G. (1953), *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, American Oriental Society.
- Laqarde, P. (1884), *Persische studien*.
- Lazard, G. (1968), "La Dialectologie du Judeo-Persan", *Studies in Bibliography and Booklore* 8, pp.77-98.
- Lazard, G. (1963), *La Langue Des Plus Anciens Monuments De La Prose Persane*, Paris, Librairie C. Klincksieck.
- Mackenzie, D.N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press.
- Maqil, Joseph (1905), *Linear School Bible*, Hebrew Publishing Company, New York.
- Mainz, E. (1980), "Le Livre Des Proverbes en Judeo – Persan", *JA*, Tome 268.
- Mainz, E. (1977), "Vocabulaire Judeo- Persan", *Studia Iranica*, Tome 6, fascicule.
- MENAHM MANSOOR (1980), *Biblical Hebrew Step by Step*, second edition, Baker Book House, Michigan.

- NOYES, George R. (1837), *New Translation of The Hebrew Prophets*, Vol. II , Containing: Nahum, Zephaniah, Habakkuk, Obadiah, Jeremiah, Boston.
- NYBERG, Henrik Samuel, (1974), *A Manual of Pahlavi. Part II: Glossary*. Wiesbaden: Harrassowitz.
- PAPER, H.H. (1965a) , “The Vatican Judeo- Persian Pentateuch: Numbers”, *Acta Orientalia* xxIX, 3-4. pp. 253-370.
- PAPER, H.H. (1965b), “The Vatican Judeo- Persian Pentateuch: Exodus and Leviticus” , *Acta Orientalia*, xxIX, 1-2, pp. 75-181.
- PAPER, H.H. (1965c), “The Vatican Judeo- Persian Pentateuch: Genesis”, *Acta Orientalia*, xxvIII 3-4, pp. 263-340.
- PAPER, H.H. (1972), *A Judeo-Persian Pentateuch, The Text of The Oldest Judeo-Persian Pentateuch Translation* , British Museum Ms. Or. 5446. Jerusalem and Leiden.
- SELIQSOHN, M. (1903), “The Hebrew-Persian MSS. of the British-Museum”, *The Jewish Quarterly Review*.
- SHAKED, Sh. (2003), “Early Judaeo-Persian Texts. With Notes on a Commentary to Genesise”, in *Persian Origins, Early Judaeo-Persian and The Emergence of New Persian*, Collected Papers of the Symposium, Gottingen1999, Edited by Ludwig Paul, Wiesbaden.

